

۴۲ - ستاری و احتراز از عیب جوئی و از غیبت و افتراء¹

از حضرت بهاء الله در سورة الهيكل است قوله الفضال: ان اطلعتم على خطيئة ان استروها ليستر الله عنكم انه لهو الغفار ذو الفضل العظيم .

و قوله الاعلى: فيا طوبى لعالم لن يفتخر على دونه بعلمه فيا حبداً لمحسنٍ لن يستهزء بمن عصى و يستر ما شهد ليستر الله عنه جريراته العظيم و انه لهو خير الساترين كونوا يا قوم ستاراً في الارض و غقاراً في البلاد ليغفركم الله بفضله ثم اصفحوا ليصفح عنكم .

و در مناجاتی است قوله الابدع: أى ربّ إن لم تظهر الغفلة من اين نصبت اعلام رحمتك و رفعت رايات كرمك و إن لم يعلن الخطاء كيف يعلم بانك انت الستار الغفار العليم الحكيم نفسى لغفلة غافلِكَ الفداء بما مرّت عن ورائها نسمات رحمة اسمك الرحمن الرحيم ذاتى لذنب مذنبك الفداء بما عرفت به ارياح فضلك و تضيوعات مسك الطافك كينونتى لعصيان عاصيك الفداء لانّ به اشرقت شمس مواهبك .

و در كلمات مكنونه است قوله عزت كلماته: اى مهاجران لسان مخصوص ذكر من است به غيبت ميالايد و اگر نفس نارى غلبه نمايد به ذكر عيوب خود مشغول شويد نه به غيبت خلق من زيرا كه هر کدام از شما بنفس خود ابصر و اعرفيد از نفوس عباد من ... يا ابن الوجود كيف نسيت عيوب نفسك و اشتغلت بعيوب عبادى من كان على ذلك فعليه لعنة منى .

و قوله الاشفق: يا ابن الانسان تنفس بخطاء احد ما دمت خاطئاً و ان تفعل بغير ذلك ملعون انت و انا شاهد بذلك .

¹ در قرآن است قوله تعالى و لا يغتب بعضكم ايحِبّ احدكم ان يأكل اخيه ميتاً. و در مجمع البحرين است: في الحديث بئس العبد يكون ذا وجهين و ذا لسانين يطرى اخاه شاهداً و يأكله غائباً. و في الحديث كقارة الغيبة ان تستغفر له و قيل ان بلغته فالطريق ان تستحل منه فان تعذر بموته او بفقده فالاستغفار و هل يشترط بيان ما اغتابه و جهان . و در قرآن است: و لا تجسسوا يقال في معنى و لا تجسسوا خذوا ما ظهر و دعوا ما تستر . و في الحديث الناس جواسيس العيوب فاحذرو هم ... و در لغت طعن و فيه المؤمن لا يكون طعاناً اى وقاعاً في اعراض الناس بالدم و الغيبة .

بد اندر حق مردم نيك و بد مگو اى جوانمرد صاحب خرد

كه بد مرد را خصم خود ميكنى اگر نيك مرد است بد ميكنى

و در لوحی است قوله الابهی : مکتوب آنجناب ملاحظه شد قد حزناً بما فيه ولكن حق جل و عز شاهد و گواه است که لایزال ناس را به محبت و اتحاد امر نمودیم اگر بریه حلاوت کلمات الهیه را که از مصدر امر نازل ادراک مینمودند البته بآنچه مأمور بودند عمل مینمودند ستاریت حق بشأنی غلبه نموده که اگر صد هزار بار از نفسی خطا مشاهده شود ابداً ذکرش از قلم امر جاری نه بلکه عفو فرموده مگر نفوسی که اعراض از حق نموده‌اند این عمل حق چنانچه جمیع شاهد و گواهند لو لا یمنعهم الهوی عن الصّدق و الصّفا در این صورت عبادی که ناظر به منظر اکبرند متابعت حق نمایند تا چه رسد بآنکه ندیده بگویند و نشنیده را ذکر نمایند .

و در لوحی دیگر قوله الارحم : بسا از نفوس که ارتکاب نمودند آنچه را که منهی بوده و مع علم به آن از حق جلّ فضله اظهار عنایت و مکرمت بر حسب ظاهر مشاهده نموده‌اند این فقره را حمل بر عدم احاطه علمیّه کرده‌اند غافل از آنکه اسم ستارم هتک استار را دوست نداشته و رحمت سابقه حجبات خلق را ندیده ای علی اسم غفّارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم و هابم علت تأخیر عذاب .

و در لوح خطاب به آقا جمال بروجردی است قوله الابهی : ای جمال غیب منیع لا یدرک ینوح و یبکی چه که استشمام نمینماید آنچه را که الیوم محبوب است اهل حق باید باخلاق صاحب امر ظاهر شوند انه هو ستار العیوب و علام الغیوب و غفّار الذنوب .

و از حضرت عبدالمهتاء است قوله العزیز : بدترین خلق انسانی و گناه عظیم غیبت نفوس است علی الخصوص صدور از احبای الهی اگر نوعی میشد که ابواب غیبت مسدود میشد و هر یک از احبای الهی ستایش دیگران را مینمودند آنوقت تعالیم حضرت بهاءالله نشر میافت قلوب نورانی میگشت روحها ربّانی میشد عالم انسانی سعادت ابدی مییافت امیدم چنان است که احبای الهی بکلی از غیبت بیزار شوند و هر یک ستایش یکدیگر نمایند و غیبت را نفس نعمت الهی بدانند تا بدرجه رسد که هر نفسی کلمه غیبت نماید در بین جمیع احباء رسوا شود زیرا مبعوضترین اخلاق عیبجویی است باید تحرّی مدائح نفوس نمود نه تجسّس عیوب ناس بقدر امکان باید از عیوب چشم پوشید و از کمال نفوس بحث کنید نه از نقائص آنها.

و قوله اللطيف :

هو الله

ای بنده حق آنچه مرقوم فرمودی معلوم گردید دلیل جلیل بر تذکر و تنبه در امر حضرت رحمن و رحیم بود از خدا خواهم که آنآ فآناً در مراتب عشق و محبت الهیه و انجذابات وجدانیه و سنوحات رحمانیه ترقی نمائی و یار و اغیار را غمخوار و مهربان باشی در انجیل مذکور که شخصی حضرت مسیح را ای استاد نیکوکار خطاب نمود حضرت فرمودند که چرا مرا نیکوکار خطاب نمودی نیکوکار یکی است و آن خداوند است لهذا عبدالهاء تا تواند دیده خطاپوش خواهد و ستر نماید زیرا بیش از کلّ خود را گنهگار بیند و عاجز و قاصر در عبودیت پروردگار لهذا چون بقصور خویش مشغول به خطیئات دیگران نپردازد و همواره طلب عفو و غفران نماید و استدعای فضل و احسان اگر چنانچه از نفسی قصوری حاصل و من به مهربانی با او رفتار نمایم این نه از غفلت است بلکه چون به قصور خود معترفم و بحال خود ملتفت تعرض به دیگری ننمایم در انجیل مذکور است که ضعیفه زانیه به حضور حضرت مسیح حاضر شد و اقرار کرد حاضرین گفتند چرا حکم برجم نمیفرمائی فرمودند هر کس مستحق حد شرعی نیست یعنی گناهی ننموده است برخیزد و این زانیه را رجم نماید جمیع چون نظر بخویش نمودند گنهگار یافتند لهذا هر یک بطرفی فرار نمودند حال این مقام است که باید همواره منظور نظر باشد و الا کار مشکل است در قرآن میفرماید لو کنت فظاً غلیظ القلب لا نفصوا من حولک .

و قوله الجلیل : بعضی از احباء در سرّ سرّ مذمت یاران دیگر نمایند و اساس غیبت را در نهایت متانت وضع نمایند و اسمش را دلسوزی امر الله گذارند البته کمال مواظبت را داشته باشید و جمیع را منع صریح نمائید زیرا هیچ چیز مضرتر ازین صفت عیبجوئی نه علی الخصوص بامر الله ابدأ نباید نفسی کلمه و اشاره غیر لایق نسبت باحدی از احباء الله اظهار دارد عجباً لمن اشتغل بعیوب الناس و هو غافل عن عیوب نفسه مسلک روحانیان است تمامت دقت را در منع ازین خصلت بنمائید و ابدأ نگذارید احدی جز ستایش از زبانش جاری گردد .

و قوله المحمود : اگر چنانچه از بعضی دوستان قصوری صادر گردید دیگران باید بذیل ستر پوشند و در اکمال نواقص او کوشند نه آنکه ازو عیبجوی نمایند و در حق او ذلت و خواری پسندند نظر خطا پوش سبب

بصیرت است و انسان پر هوش ستار عیوب هر بنده پر معصیت پرده دری شأن وحوش است نه انسان پر دانش و هوش .

و قوله المحبوب : هر نفسی را باید نظر به آنچه در او ممدوح است نمود در این حالت انسان با جمیع بشر الفت تواند اما اگر بنقائص نفوس انسان نظر کند کار مشکل است .

و قوله الجمیل : اگر نفسی غیبت نفسی نماید این واضح و مشهود است که ثمری جز جمودت و خمودت نیاورد اسباب تفریق است و اعظم وسیله تشتیت اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری نماید مستمعین باید در کمال روحانیت و بشاشت او را منع کنند که ازین غیبت چه ثمره و چه فائده .

و قوله الجلیل : از بهائی نفسی به مذمت دیگری لب نگشاید و غیبت را اعظم خطا در عالم انسانی داند زیرا در جمیع الواح بهاءالله مصرح است که غیبت و بدگوئی از دسائس و وساوس شیطانی است و هادم بنیان انسانی شخص مؤمن مذمت نفسی از بیگانگان نکند تا چه رسد از آشنایان و غیبت دشمنی ننماید تا چه رسد به مذمت دوست بدگوئی و غیبت صفت سقیم الافکار است نه ابرار و خودپسندی از خصائص اغیار است نه یار .

و قوله العظیم : خاطری نیازارید و کلمه سوء بر زبان نرانید اگر از کسی فضائل عالم انسانی و سلوک در رضای الهی مشاهده کنید تمجید کنید و الا صمت و سکوت اختیار نمائید .

و قوله الحکیم : سؤال فرموده بودید که اگر قصوری سرّی از نفس صادر و شخصی دیگر تشهیر دهد چگونه است البته بقدر امکان باید ستر نماید و بچشم خطاپوش بپوشد و نصیحت نماید انّ الله ستار لعیوب عباده .

و قوله العزیز : مقصود از خطاپوشی خطائی است که ضررش بخود آن شخص است و اما اگر ضررش بغیر رسد و آن غیر مظلوم واقع گردد شخص خطاپوش هر چند در حق متعدّی و ظالم خیر نموده ولی در حق متعدّی علیه مظلوم ظلم کرده مثلا شخص ظالم شخص مظلوم را زخم زند انسان نباید این خطا را بپوشد

بلکه باید شهادت و خبر دهد یا نفسی معاذ الله تعدی و جفا بر نفسی نماید البته نباید این خطا را ستر نمود باید نصیحت کرد و اگر از نصیحت راجع نشد باید شهادت داد .

و خطاب به میرزا اسحق خان حقیقی است قوله المبین : ای سهیم و شریک عبودیت عبدالهء نامه رسید سؤال فرموده بودید که خیر خواهی دولت و ملت به نص قاطع از فرائض دینیه است و همچنین ستاری و خطاپوسی از لوازم ایقان و ایمان به حضرت احدیت در این صورت چه باید کرد اگر از نفسی خیانتی بدولت و ملت صادر باید ستر نمود یا آنکه بامناء دولت و رؤسای انجمن ملت عرض و بیان کرد حکم اول نص قاطع و واجب الاجراء اما ستاری در اموری است که ضرس بنفس فاعل عائد نه به دولت و ملت و جمعیت بشریه و نوع انسانی راجع مثلاً اگر شخصی ارتکاب فسقی نماید یا آنکه عمل قبیحی ازو صادر شود که ضرر راجع بنفس آن شخص است مثل آنکه تعاطی شرب کند یا مرتکب فحشاء گردد در این مقام ستاری مقبول و خطا پوشی محمود اما اگر نفسی دزدی نماید مال دیگری بر باید در این مقام ستر ظلم بر صاحب مال است هر چند در حق سارق ستاری عنایت است ولی حق آن بیچاره مظلوم که اموالش منهوب گردیده عین تعدی و ظلم است این میزان است که بیان شد و با وجود این نباید پاپی ظهور نقائص ناس شد تحرری لازم اما به اندازه نه اینکه نفسی شغل و عمل خویش را این قرار بدهد که فلان شخص ظلمی نمود و فلان کس تعدی کرد و از مأمورین چه خیانتی ظاهر شده اوقات خویش را حصر درین نماید این نیز غیر مقبول .

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی : عاشروا یا قوم بالروح و الريحان لعمری سیفنی من فی الامکان و ما یبقی هو العمل الطیب و کان الله علی ما اقول شهیداً یا عبادی أصلحوا ذات بینکم ثم استمعوا ما ینصحکم به القلم الاعلی و لا تتبعوا جباراً شقیماً ایاکم ان تغرتکم الدنیا کما عزت قوماً قبلکم اتبعوا جباراً شقیماً ایاکم ان تغرتکم الدنیا کما عزت قوماً قبلکم اتبعوا حدود الله و سننه ثم اسلکوا هذا الصراط الذی کان بالحق ممدوداً ان الذین نبذوا البغی و الغوی و اتخذوا التقوی اولئک من خیره الخلق ینکرهم المملأ الاعلی و اهل هذا المقام الذی کان باسم الله مرفوعاً .